عوامل مؤثر در تصویرهای عطار نیشابوری

مالمیر، تیمور

«در خلق هر شعر کامل و جاودانه‏ای،از مواد مختلف استفاده شده است و این مواد گوناگون که‏ ذهن شاعر از آنها تغذیه کرده است،به چند نوع‏ تقسیم می‏شود،یعنی هر شعر برخاسته و حاصل‏ چندین عامل قبلی است که آن عوامل قبل از لحظهء خلق شعری،در جهان خارج وجود داشته و دور و نزدیک،خودآگاه و ناخودآگاه در ضمیر شاعر تأثیر نهاده است»؛در این نوشتار به بررسی عوامل‏ مؤثر در تصاویر شعری دیوان عطار نیشابوری‏ می‏پردازیم؛مراد از تصویر«مجموعه امکانات بیان‏ هنری است که در شعر مطرح است و زمینه اصلی‏ آن را انواع تشبیه،استعاره،اسناد مجازی،رمز و گونه‏های مختلف ارائهء تصویرهای ذهنی‏ می‏سازد.(1)

عوامل مؤثر در تصویرهای شعری،عناصر و موادی است که شاعر برای تجسم و توضیح و تبیین‏ مفاهیم و معانی مورد نظر خویش از دیگران وام‏ می‏گیرد و آن عناصر اقتباسی را یا عینا تکرار می‏کند و یا در آنها دستکاری و دخل و تصرف کرده،آنها را از آن خود می‏سازد و دست کم سعی می‏کند تا نشان خود را بر آن عناصر حک کند و یا اینکه‏ انتخاب عناصر و مواد،ابتکار خود شاعر است که‏ با ابداع و ابتکار انتخاب آن عناصر برای تجسم و تبیین مسائل ذهنی و نظری خویش کشف تازه‏ای را بنیاد نهاده است.بدین لحاظ تصویرهای شعری‏ هر شاعری یا تصویرهای تکراری دیگران است یا تصویرهای ابتکاری خود شاعر؛نگارنده تصویرهای‏ دیوان عطار(2)را به دو بخش تصویرهای تکراری‏ و تصویرهای تازه تقسیم کرده است و در هر بخش‏ عواملی که سبب شده عطار تصویرهای دیگران را در دیوان خود بیاورد یا آنکه تصویرهای تازه و ابتکاری در شعرش راه یابد،نشان داده شده است.

الف:تصویرهای تکراری:مراد از تصویرهای‏ تکراری،تصویرهایی است که در آثار پیشینیان‏ وجود داشته و عطار به صورتهای گوناگون از آنها استفاده کرده است،یا آنها را عینا بدون هیچ تلاش‏ ذهنی و تجدید نظری تکرار کرده که مصادیق آن‏ بسیار است.این تصویرهای تکراری در زمینه‏هایی‏ است که خارج از حوزهء تجربهء مستقیم عطار در زندگی است و اغلب آنها تصویرهای کلیشه‏ای‏ است،از جمله تصویرهایی که عناصر سازندهء آنها متعلق به دربارها و شاهان و اشراف بوده‏اند. شاعرانی که از این عناصر در تصویرهای خود سود جسته‏اند یا شاهزاده و از طبقه اشراف بوده و یا وابسته بدان طبقه بوده‏اند و در دربار شاهان و اشراف با آن عناصر و اشیاء مأنوس گشته‏اند.«شعر فارسی از دوران آغازین خود با تکیه بر دربار شاهان‏ و طبقه اشراف تکوین یافته است و شاعران‏ دوره‏های نخست اشیاء و پدیده‏ها را مرزبندی‏ کرده‏اند حتی نوع نگرش آنها به پدیده‏های زندگی‏ مردم عادی با دیدی اشرافی بوده است»(3)؛آنان‏ فرهنگ عمومی شعر را به سوی طرز فکر اشرافی‏ سوق داده‏اند و شاعرانی که در دوره‏های بعد متعلق‏ به دربارها بوده‏اند همان تصویرها و نوع نگرش‏ اشرافی را گسترش داده‏اند.شاعرانی نیز بوده‏اند که‏ از این عناصر در اشعار خویش استفاده کرده،اما به دربارها و طبقه حاکم تعلق نداشته و از میان توده‏ مردم برخاسته‏اند؛عطار نیشابوری که شاعری است‏ با نظام فکری مستقل و به دور از طبقه حاکم و دربارهای رسمی روزگار خویش از جمله این‏ شاعران است.وی ظاهرا در دکان خویش به شغل‏ عطاری که در آن روزگار داروگری گفته می‏شده، مشغول بوده است.خود شاعر نیز به اینکه در داروخانه در خدمت مردم بوده و بیماران نبض‏ خود را بدو می‏نموده‏اند،اشاره کرده است:(4)

به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبضم می‏نمودند

عطار از مردم بوده است و با آنان سر و کار داشته‏ است نه با طبقه حاکم و نوع استفاده‏ای که از عناصر اشرافی کرده نیز بیانگر همین معناست و مبتنی بر نگرشی است که یک انسان عادی از اجتماع نسبت به آن عناصر دارد،گذشته از آنکه‏ بسیاری از آنها از رهگذر سنت شعر فارسی در ذهن‏ و زبان او راه یافته است.با مطالعه اشعار متقدمان‏ که در گذشته جزو آیین شاعری بوده و شاعر می‏بایست پیوسته دیوانهای شاعران پیش از خود را بخواند و یادگیرد،(5)شعر می‏بایست با در نظر گرفتن مخاطبان شعر که با آن نوع نگرش مأنوس‏ بوده‏اند شعر بگوید و طبیعی بوده که این عناصر اشرافی در اشعار کسانی چون عطار نیز راه یابد. عطار در عناصر اشرافی،بیشتر وجوه شباهتهای‏ کلی را در نظر دارد تا ریزه‏کاری و دقت در جزئیات‏ آنها را.او در اغلب تصویرهای شاهانه«رنگ»را به‏ عنوان وجه شبه در نظر داشته است؛در تشبیه‏ گسترده هفده بار روی را به زر مانند کرده است و شباهت آن دو زردرنگی است:(6)

(ر ک 9/820 ص،8/859،13/215، 3/219،4/231،5/238،9/298، 7/301،8/341،11 و 10/544،9/551، 8/440،7/579،4/711 ص،1/716 ص، 774 ص)نیز چهرهء آفتاب را به زر مانند ساخته‏ است براساس همان وجه شبه زردرنگی(1/11، 10/20،3/736)یا می‏و لب را به لعل مانند ساخته(9/134،3/219)یا لعل را به 63 بار از لب به استعاره آورده(مثلا 10/217،2/220، 12/220،2/223،8/225)و در تمام موارد وجه شباهت و جامع«سرخی»است،یا می‏را به‏ شنگرف مانند کرده است در سرخی(8/308) رخسار،سینه و زنخدان معشوق را(3/219، 6/756،1/362)و اشک چشم خود را (13/516،7/579)به سیم تشبیه کرده است و رجوه شباهت آنها سپیدی است،یا درّ را که از دندان و اشک به استعاره آورده(3/463، 8/756،8/23)یا این دو را به آن مانند ساخته‏ (7/739 ص،9/154،6/544)که گذشته از شکل ظاهری به اعتبار سپیدی آنهاست و همچنان‏ است استعارهء لؤلؤ و مروارید از اشک و دندان‏ (10/712،10/10713/810 ص)یا آنکه‏ آسمان را فیروزه خوانده(14/41،18/437)به‏ اعتبار رنگ آن است.

اگر به تصاویر اشرافی در شعر عطار خوب‏ بنگریم،می‏بینیم وجه شباهت رنگ و تکرار پی در پی آنها،گذشته از آنکه بیانگر کلیشه شدن این‏ تصاویر است،ناشی از طرز دید بسته و تغییرناپذیر حکومت اشرافی و بیانگر دوری از این پدیده‏هاست‏ ؛دیدن رنگ چیزی می‏تواند ناشی از دیداری آنی و از دور باشد،در دیوان عطار از ظروف طلایی و اسباب و آلات زندگی تجملی کمتر نشانی هست و آنچه هم که هست مربوط به تصویرهای کلیشه‏ای و سنتهای قدیمی است،برای مثال طشت زر را استعاره از خورشید آورده(4/803 ص)یا گوی‏ سیمین را استعاره از زنخدان معشوق آورده است‏ (8/815)که هر دوی آنها کلیشه‏ای است و چندان هم مربوط به اسباب زندگی نیست،اما در آثار کسانی که به دربارها تعلقی داشته‏اند اسباب‏ تجمل به وفور دیده می‏شود.خاقانی(7)از«ترنج‏ زرین»و منوچهری از«مائدهء بلورین و چشم بند سیمین»(8)سخن گفته‏اند.مواردی نیز وجود دارد که طرز نگرش عطار بدین عناصر کاملا روشن است‏ که مبتنی بر نگرشی انسانی و برخاسته از تودهء مردم است،مانند اینکه پنهان گشتن خود را به پنهان‏ بودن زر در کان تشبیه کرده است(5/746)یا اینکه‏ خلق را مثل زر می‏داند و دنیا را محک امتحان‏ (7/794 ص)یا رونق کار و روایی آن را به اعتبار اهمیت و ارزش زر در بازار به آب زریا زر (8/208،7/341)یا در عذاب بودن را به زر در گاز نهادن(8/418)مانند کرده است که مبتنی بر نگرشی پیشه ورانه‏اند نه طرز فکری اشرافی،عطار گاه به اعتبار ارزش و اهمیت و نادر بودن و دیریابی‏ عناصری چون زر و نقره و یاقوت که دور از دسترس‏ مردم عادی است و تملک آنها با مشقت و دشواری‏ و با خون دل بسیار همراه است و اغلب با تلاش‏ فراوان نیز به دست نمی‏آیند،و مبتنی بر نوعی‏ نگرش اجتماعی و مردمی،آنها را به کار برده‏ است.او وصل را به گوهر تشبیه کرده است‏ (21/749)و از آنجا که وصال معشوق برای‏ عاشق با اهمیت‏ترین چیز است در تصویر و بیان آن برای انسانی از طبقه متوسط جامعه چه چیزی‏ بهتر از تشبیه آن گوهر؟و گرنه برای امثال فرخی و رودکی که کنیزکان ماهروی را به صله می‏گرفتند یا به‏ هر قیمت که بود می‏خریدند وصال چنین تداعی‏ نداشته است.همین گونه است ترکیبهایی چون‏ :نافه وصل(11/336)و گنج وصل(8/760)یا آنکه در روزگاری که وفاداری رخت بربسته است وفا را به گنج مانند کرده است.(10/706 ص)؛گاه‏ نوع نگرش عطار به پدیده‏های اشرافی نگرشی‏ صوفیانه است.برای نمونه تاج را که ویژه شاهان‏ است و از نظر حکومت اشرافی مهمترین و با ارزش‏ترین چیز است،با خاک راه یکسان می‏بیند و در عالم عشق هر ذره خاک قدم را همچون تاجی‏ تصور می‏کند.(7/189،2/254)برخی از عناصر اشرافی در شعر او،آن یکنواختی و ثبات‏ تصاویر اشرافی را در شعر شاعران درباری ندارد؛ در تشبیه گسترده در شش مورد«نگین»را مشبه به‏ قرار داده(4/96،13/270،8/673، 12/520،11/437،1/455)که همه مشبه‏ها و وجه شبه‏ها در این شش مورد متنوع‏اند،بنابراین در مواردی که دور از تجربه مستقیم شاعر است، تصویرها،حالت کلیشه‏ای و یکنواخت دارند و در مواردی که از احساس و تجربه خود شاعر مایه‏ می‏گیرند،نوعی تحرک و سرزندگی و تازگی و طراوت در تصویرها به چشم می‏خورد.

از دیگر عناصری که از طریق سنت شعر فارسی‏ در تصویرهای دیوان عطار راه یافته است،عناصری‏ هستند که به امور سپاهی و رزمی مربوطند مثل تیر و زره و کمان و سنان و...که دکتر شفیعی کدکنی‏ بحث مستوفی و کاملی را در کتاب«صور خیال در شعر فارسی»آورده‏اند و از ذکر دوباره آنها می‏پرهیزیم.(8)

گاهی عطار در تصویرهای مأخوذ از دیگران‏ تصرف کرده است تا به نوعی روح تازگی در آنها بدمد و آنها را منقش به نشان خود سازد،بدین‏ صورت که تصویری کلیشه‏ای را می‏آورد و ابتکار او این است که:

1-به ترکیب و تلفیق تصویرها می‏پردازد.

2-صنایع ادبی را جایگزین تازگی و سادگی‏ تصویرها می‏کند.

1)ترکیب و تلفیق تصویرها چنان است که بر تصویری کلیشه‏ای،استدلال یا اندیشه‏ای را می‏افزاید مثل تشبیه روی به زر که کلیشه‏ای و مبتذل‏ است؛شاعر استدلال می‏کند که سیب زردی رخ‏ من آن است که گفتند آن نگار سیمبرست و رویم از آرزوی او زر ساخته است:

گفتند که سیمبر نگار است او تا رویم از آرزوی او زر زد

(4/231)

یا همین مضمون و معنا را در بیتی دیگر با اندک‏ تغییری تکرار کرده است:

این عاشق بی‏زر را زر نیست،تو می‏خواهی‏ چون وجه زرش نبود از وجه زری سازد

(6/234)

یا تشبیه نرگس به چشم خمار و بیمار تکراری‏ است؛عطار استدلال می‏کند که سببش آن است‏ که چشم مست معشوق را دیده است:

نرگس چو دید چشم مستش‏ مخمور ز گلستان برآمد

(3/288)

و تشبیه غمزه به تیر تکراری است و ترکیب تیر غمزه‏ تا زمان عطار شایع بوده است.او تعلیل می‏کند که‏ هر تیر که از کمان برآمد از سر تیزی اوست در عین‏ آنکه کمان می‏تواند استعاره از ابرو نیز باشد:

وز سر تیزی غمزه اوست‏ هر تیر که از کمان برآمد

(8/288)

یا آنکه بین غمازی غمزه و خونریزی آن که کهنه و قدیمی است رابطه برقرار کرده است و خونریزی آن‏ را سبب غمازی آن می‏داند:

چون خونی بود غمزه تو شد سرخی غمزه تو غماز

(7/418)

یا تشبیه دل به لاله که کلیشه شده،او دل خود را که غرقه خون است و داغ دارد به لاله مانند کرده و سبب آن را انتظار نهاده است:

همچو لاله غرقه خون بی‏رخش‏ داغ بر دل ز انتظاری مانده‏ام

(7/480)

نیز تشبیه دهان به پسته معروف بوده؛شاعر استدلال می‏کند که باز بودن دهان پسته از آن است‏ که از دهان تو شکسته شده:

پسته را پهن باز مانده دهان‏ دانی از چیست زان دهان بشکست

(5/77)

و با توجه به همین کلیشه‏ای بودن تشبیه دهان به‏ پسته است که او می‏خواهد نکته‏ای به آن بیفزاید و برای مثال دندان را در درون دهان به مغز پسته مانند کرده است و در عین حال،استدلالی هم برای‏ شوری پسته آورده است که دندان چون قند شیرین و سپید تو سبب شده که صد شور در پسته بیفتد.با ایهامی که البته در شور هست که به معنی هیجان و بی‏قراری است نیز شوری مقابل شیرینی است که‏ مزهء پسته است:

صد شور به پسته درفتادست‏ زان قند که مغز پسته داری

(2/789)

یا تشبیه روی به آفتاب و حتی تفضیل آن بر آفتاب‏ کلیشه‏ای است؛عطار استدلال می‏کند که سبب‏ اینکه آفتاب در پایان روز غروب می‏کند آن است که‏ از شرم روی زیبای معشوق در سیاهی پنهان‏ می‏شود:

آفتاب از شرم رویت هر شبی‏ در سیاهی شد چنین پنهان که هست

(7/100)

یا همین مفهوم را باز تکرار کرده است:

به زمین می‏فرو شود خورشید هر شب از شرم،پر فغان از تو

(2/693)

یا تشبیه ابر به دیدهء گریان؛عطار استدلال می‏کند که دیدهء گریان داشتن ابراز اشتیاق روی چون‏ خورشید توست:

ز اشتیاق روی چون خورشید توست‏ ابر را هر دیدهء گریان که هست

(11/100)

یا سیاهی آفتاب را در قیامت برای آن تصور کرده‏ است که او سیاه می‏شود تا روشن شود که هندوی‏ معشوق است تا تصویر کلیشه‏ای تشبیه معشوق یا رخ او به آفتاب را نو و تازه سازد:

زان سیه گردد قیامت آفتاب‏ تا شود روشن که او هندوی اوست

(9/104)

یا سخن گفتن نغز خود را بدان سبب می‏داند که‏ از میان باریک دوست سخن گفته است:

زان سبب شد مرا سخن باریک‏ کز میان تو هر زمان گفتم

(8/500)

تشبیه رخسار و عارض به آینه کلیشه شده است، او علت موی رستن بر رخسار معشوق را که آینهء عارض او را سیاه کرده است آن می‏داند که آه سرد عاشق از حد گذشته است:

آینهء عارضت سیه شد کز حد بگذشت آه سردم

(2/503)

یا تصویر«بر لب آمدن جان»را که کلیشه‏ای‏ است می‏گوید برای آن است که جانم می‏خواهد به‏ جانت فرو شود:

جان از آن بر لب آمدست مرا تا به جانت فرو شود جانم

(7/572)

یا تشبیه لب معشوق به آب حیات،فرسوده و قدیمی است.او استدلال می‏کند که سبب در ظلمات بودن آب حیات آن است که منتظر است تا از پرتو عکس لعل(لب)تو هدایتی بیابد:

آب حیات در ظلمات ظلال است‏ تا کی ز عکس لعل تو یابد هدایتی

(5/755)

یا استعارهء غالیه از خط رخسار کلیشه‏ای است؛ او استدلال می‏کند که منشور حسن و نیکویی‏ معشوق طغرا و نشان نداشت،برای آن غالیه بر رخ‏ آورده تا طغرا و نشان او باشد:

نه که منشور نکویی تو بی‏طغرا بود رفتی از غالیه طغرا و نشان آوردی

(2/779)

و نمونه‏های زیر که از توضیح ترکیب و تلفیق‏ تصویرهایشان برای رعایت اختصار پرهیز می‏کنیم:

تا به ماهت نرسد چشم بد هیچ کسی‏ ماه را در زره مشک فشان آوردی

(3/779)

چون دایره بی‏پا و سرم زانکه تو داری‏ از دایرهء ماه رخ از نقطه دهانی

(6/818)

چو داس ماه نو از بهر آن همی آید که تا چو خوشه سر خلق بدرود ز قفا

(2/717ص)

ز خجلت کف تو بحر کف چو بر سرزد گهی ز رعشه بلرزید و گه ز استرخا

(2/723 ص)

زان فلک هنگامه می‏سازد به بازی خیال‏ کاختران چون لعبتانند و فلک چون چادرست

(5/747 ص)

به صورت چرخ از آن فوق تو افتاد که چرخ آمد طبقهای نثارت

(8/843 ص)

فلک زان می‏دود با طشت خورشید که هست از دیرگاهی طشت دارت

(9/843 ص)

نگین می‏خواست از مهر تو گردون‏ از آن شد حلقه‏وش مانند خاتم

(5/844)

یا به ترکیب صورتهای خیال می‏پردازد تا از ترکیب‏ آنها بتواند تصویر تازه‏ای بسازد:

خورشید رخ ستاره ریزش‏ از کنگره عیان برآمد

(11/288)

تشبیه رخ به خورشید و اشک به ستاره تکراری‏ است،عطار این دو را با هم ترکیب کرده در عین‏ حال که ستاره ریز ایهام دارد به دو معنی:اشک ریز و دیگر اینکه با طلوع خورشید ستارگان از پهنهء آسمان ناپدید می‏شوند و در زبان شعر فرو می‏افتند و ستاره در این صورت می‏تواند از دیگر زیبارویانی‏ که مدعی زیبایی هستند استعاره شود،اما در مقابل‏ او،مثل ستاره در مقابل آفتابند؛یا تشبیه روی به‏ خورشید و شمع هر دو تکراری است؛او روی را همزمان به هر دو مانند کرده است تا شاید موجب‏ شگفتی در شعر شود:

پیش شمع روی چون خورشید تو صد هزاران جان و دل پروانه شد

(3/267)

2)صنایع لفظی و معنوی که جایگزین تازگی و سادگی تصویرها شده‏اند:عطار در دیوان خود صنایع لفظی و معنوی هر دو را به کار گرفته است؛ آنچه از صنایع معنوی آورده بیشتر در ابیاتی است‏ که تصویرسازی در آنها صورت نگرفته،و عطار با آوردن انواع صنایع معنایی کلام خود را ادبی کرده‏ است؛همچنین در موارد متعددی که کلامش‏ تصویری نیست صنایع لفظی را به کار برده تا گونه‏ای تشخص ادبی به کلام خویش ببخشد.

مواردی که کلام غیر تصویری است و شاعر با صنایع ادبی کلام خود را وجههء ادبی می‏بخشد مورد نظر نیست بلکه سخن ما بر سر مواردی است که‏ تصویرسازی کرده است و در عین حال صنایع ادبی‏ را به کار گرفته است.وی اغلب،صنایع لفظی را هنگامی که تصویری کلیشه‏ای را آورده،در کلام‏ می‏آمیزد تا تصویرهای خود را نوعی تازگی یا دست‏ کم نوعی تشخص ببخشد و از شگفتی تهی نباشد؛ تصویر شمع و جان باختن پروانه در فروغ آن‏ تصویری کهنه است که هم در عصر و زمان او و هم‏ در میان شاعران قدیم رایج بوده است.او از جناس‏ پروانه و ناپروا یا پروا کمک می‏گیرد تا تصویر خود را تشخص ببخشد،منتهی این جناس را پیوسته تکرار می‏کند.(3/249،2/341،4/508، 4/689،7/703،2/105)یا تشبیه روی به‏ خورشید و خط عارض به مشک،قدیمی است.او خورشید را به استعاره از روی می‏آورد و خط را به‏ مشک مانند می‏کند و از جناس پهلو(-کنار)و خط پهلوی استفاده می‏کند و مضاف بر آن صنعت‏ رد العجز الی الصدر را نیز به کار گرفته تا اعجاب را بیشتر سازد.

پهلوی خورشید مشک‏آلود کرد خط تو یعنی که هستم پهلوی

(2/851)

همچنین در این بیت:

تو چاره کارم کن تا از رخ همچون زر تدبیر کنم وجهی گر هیچ زرم نبود

(8/341)

او رخ را به زر مانند کرده است که تشبیهی قدیمی‏ است؛شاعر با تناسبی که میان رخ،وجه و زر پدید آورده نوعی تشخص به تصویری قدیمی داده است؛ «وجه»هم به معنی چهره و روی است که با رخ‏ ایهام تناسب دارد و هم به معنی راه و شیوه است، همچنین به معنی نقدینه است که در دو مورد اخیر ایهام دارد.یا در بیت دیگر که از جناس ماه و ماهی برای نوعی ابداع در خیالی تکراری(تشبیه‏ روی به ماه)استفاده کرده است:

تا روی چو ماه تو بدیدم‏ افتاده چو ماهیی ز آبم

(2/484)

یا در بیتی دیگر که باز روی را به ماه مانند کرده‏ است تا از جناس آستین و آستان استفاده نموده:

از روی همچو ماهت برگیر آستینی‏ سر چند دارم آخر بر آستان نهاده

(6/734)

یا استعاره یاقوت از لب در بیت زیر که برای نو کردن تصویر«قوت»را آورده که با یاقوت جناس زاید ساخته است:

قوت جان آن را که خواهد در نهان‏ زان دو یاقوت درافشان می‏دهد

(3/358)

همین گونه است استعاره لعل از لب که کلیشه‏ شده برای نو کردن تصویر و تشخص بخشیدن به‏ آن«نعل»را آورده که با لعل جناس مضارع ساخته؛ نیز با آوردن اصطلاح«نعل در آتش»و تضاد و طباق‏ خشک و آبدار و«خشک لب ماندن»سعی در نو کردن تصویر داشته است:

خشک لب مانده نعل در آتش‏ تشنه لعل آبدار تو من

(2/679)

یا تشبیه زلف به شست که متناسب با معنی دیگر شست(عدد)«صد»را آورده که با آن ایهام تناسب‏ بسازد:

چه تابی بود در زلف چو شستش‏ که آن صد بار در جانم نیامد

(5/292)

تشبیه چرخ به زال گوژ و خمیده و اختران آسمان‏ به زیور و زر که کلیشه شده نیز همین گونه است. عطار از زال به معنی پیر و فرتوت نقبی به داستان‏ زال زر در شاهنامه می‏زند و متناسب با آن سیمرغ و رستم را به کار می‏برد و بدین سان تصویری قدیمی‏ را به شکلی ارائه می‏دهد که اعجاب آفرینی خاصی‏ نیز ممکن است داشته باشد:

چرخ زال گوژ پشتست و تو مردی بچه طبع‏ بچه زان مغرور شد کین زال غرق زیورست

دانهء سیمرغ جو چون رستم و بگذر ز زال‏ زانکه با این جمله زر این زال نی زال زرست

(4 و 3/750)

که تکرار صامتهای«زاء و لام و راء و راء»نیز قابل‏ توجه است.

نمونه دیگر ترکیب«باز عشق»که پیش از عطار بسیار به کار رفته است در بیت زیر:

هر که را باز عشق صید کند بازش از چنگ او رهایی نیست

(4/125)

که با جناس باز(به معنی قیدی آن)و باز پرندهء معروف جناس ساخته و گونه‏ای اعجاب‏آفرینی کرده‏ است.یا تشبیه ابرو به کمان که در بیت زیر کلیشه‏ شده:

چو کمان ابروی او درکشیم‏ کان کمان پیوسته بر بازوی اوست

(5/104)

اصطلاح«کان به بازوی کسی بودن»را آورده و با ایهام«پیوسته»به معنی همیشه یا ابروی پیوسته، متناسب با ابرو و کمان سعی در تازه کردن تصویر کرده است و در بیت زیر که عشق را به شطرنج مانند کرده است از جناس مرکب بین دلبری و دل‏بری‏ استفاده کرده است:

چون بر بساط دلبری شطرنج عشقم می‏بری

گشتم ز جان و دل بری ای یار عیار آمده

(5/740) ب)تصویرهای تازه:بسیاری از تصاویر شعر عطار اگرچه ممکن است پیش از او نیز شاعران‏ دیگر در آثار خود آورده باشند،اما به لحاظ بسامد و نوع نگرش او بدانها به نظر می‏آید نتیجهء تجربهء شخصی‏اش در زندگی باشند تا اینکه بخواهد تصاویر ساخته دیگران را تکرار کند یا در جنب آنها به تفنن یا تلفیق دست بزند؛باریدن باران از ابر در شعر شاعران قبل از عطار از جنبه‏های متنوع مورد توجه واقع شده اما او از«سفر باران»سخن رانده‏ است:

زین ابر تر چو باران بیرون شو و سفر کن‏ زیرا که بی‏سفر تو هرگز گهر نگردی

از جمله مواردی که رنگ تجربه‏های شخصی‏ عطار در آنها مشهود است،تصاویری است که‏ عناصر آنها از اصطلاحات طبی،داروها و وابسته‏هایی آنهاست؛وی که داروخانه داشته و در آن به طبابت مشغول بوده و به گفته خودش روزانه‏ حدود پانصد نفر به او مراجعه می‏کرده‏اند؛طبیعی‏ است که با این عناصر مستقیما ارتباط داشته و از جمله عناصری که از بسامد بالایی در شعر او برخوردارند همین اصطلاحات و مسائل طبی است. بیش از چهل بار در دیوان،عناصر طبی را مشبه به‏ تصویرهای تشبیهی قرار داده است.

در ترکیبات تشبیهی زر مشبه از مسائل انتزاعی و غیر محسوس است و مشبه به از مسائل و عناصر طبی است:تریاک یقین(9/680)زهر بدگمانی(7/224)مرهم عشق(12/455)مرهم‏ دعا(6/706 ص)تریاک سعادت(2/824)زهر ناکامی(3/448)زهر هجر(10/479)الم فراق‏ (11/498)سرمهء عشق(13/390)معجون درد (9/497)یا خاک درگاه معشوق(13/843 ص)و امید خلاص از مزاج زهرآگین چهار عنصر (5/894 ص)را به تریاک مانند کرده که دفع زهر می‏کند یا خاک راه و خاک پای معشوق خود را به توتیا مانند کرده که دفع زهر می‏کند یا خاک راه و خاک پای‏ معشوق خود را به توتیا مانند کرده که سبب روشنی‏ چشم می‏شود(11/679،10/588)یا گرد راه‏ عشق را به توتیا مانند کرده که تیرگی چشم را می‏زداید(11/272)یا عشق را به درد و معشوق‏ را به درمان(1/849)و هجر را به درد و وصل را به‏ درمان مانند کرده(1/38)همچنین سخنان درشت‏ و زشت را در تلخی و لذت دنیا(6/326)و گمان‏ (9/680)را در تلخی و موجب هلاک گشتن به زهر مانند کرده است؛وصال معشوق(8/162)غم‏ عشق معشوق(1/649،4/701)یا خود معشوق‏ (2/82)و صبر بر درد عشق(5،5/848)را به‏ مرهم مانند کرده است که زخم را بهبود می‏بخشد. خاک راه و خاک پای یا گرد درگاه معشوق را به سرمه‏ مانند کرده برای چشم که بر بینایی می‏افزاید (7/705،2/590،1/704)همین طور لب‏ معشوق را به مفرح مانند کرده که سبب طراوت و تازگی می‏شود(10/640)یا لب معشوقه روی او را که به گل و شکر قبل از عطار مانند کرده‏اند، عطار آنها را با هم ترکیب کرده به گلشکر که برای‏ بیمار ترتیب می‏داده‏اند تا او را قوت و نیرو بخشد تشبیه کرده است که سبب قوت و نیروی عاشق‏ می‏شود(4/234)لب معشوق را که هم مثل گل‏ سرخ رنگ است و هم مثل شکر شیرین به گلشکر مانند کرده است(4/62)و جان و علم را به‏ دارویی مانند کرده که سبب جانفزایی و گشوده‏ شدن دل می‏گردد(1/730 ص).

عطار در تمام موارد یاد شده به ویژگی طبی این‏ عناصر نظر داشته است و از این میان فقط یک بار در دیوان او،به ویژگی غیر طبی در مورد توتیا توجه‏ شده(7/71 ص)در موارد کنایی نیز به این عناصر برمی‏خوریم از قبیل«آب بر جگر داشتن»(4، 3/694)«تیرگی چشم داشتن»(11/272) «جگر خوار بودن و شدن»(4/350)یا«جگرخوار» (6/393)«زهره دریدن»(9/742)ص)و«رگ‏ افزون شدن»(8/356)؛موارد یاد شده کنایی نیز اغلب به گونه‏ای هستند که شاعران دیگر نیز اگر بدانها توجه کنند کم و بیش چنان رابطه‏هایی از آنها دریافت خواهند کرد.مواردی هست که عطار پدیده‏هایی را مورد توجه طبی قرار داده است که در زمینه‏های دیگر شهره شده‏اند و شاعران پیشین کمتر به نقش و ارزش دارویی و طبی آنها توجه کرده‏اند اما عطار به ویژگی اخیر آنها نظر داشته است؛او خنده‏ معشوق را برای عاشق به وقت بیماری مثل شکر نیروبخش خوانده است(8/339)تشبیه خنده به‏ شکر شایع بوده اما توجه به نقش طبی آن ویژه عطار است؛اشک را به گلاب مانند کرده برای دل از هوش رفته که او را به هوش می‏آورد(4/139)یا در موارد متعددی یاقوت را به استعاره از لب آورده است‏ و آن را همچون یاقوت که در طب مورد استفاده قرار می‏گرفته مایه‏بخش جان تصور کرده است(3/87، 2/704،5/385،1/644،9/243)روی‏ خود را که زرد شده است به زعفران مانند کرده و آن‏ را همچون زعفران موجب خنده شمرده است‏ (15/87)عطار که شغلش داروگری بوده احیانا گلاب را خودش می‏ساخته،چنان که گفته شد گلاب را برای به هوش آوردن بیمار بر او می‏پاشیدند.وقتی او شوق و اشتیاق خود را برای‏ شراب چون گلاب به گل که بر سر آتش نهاده‏اند تا گلابش را بگیرند ماننده کرده است،(2/470) بی‏گمان تصویری است که از تجربه شخصی او مایه گرفته است که او بارها گل بر آتش نهاده تا از آن گلاب بگیرد.همچنین یکی از وجوه شباهتهای‏ عمده در تصاویر او زردی است و بعید نیست که‏ رنگ زرد بیماران در آفریدن آن تصاویر مؤثر بوده‏ باشد؛همچنین وجه شباهت لاغری و نزاری از همین زمره است:تشبیه انسان به نرگس در نزاری‏ (17/60)یا به لحاظ زردی و بیماری‏ (9/755 ص)یا آنکه انسان را در ضعف‏ (2/707 ص)و کم عمری(3/756 ص)به گل‏ مانند کرده است یا خود را در ضعف و نزاری که‏ ناشی از بیم و بیماری است به کاه تشبیه کرده است‏ (1/821 ص)یا گفته است که رویهای سرخ و شاداب از ضعف و بیماری مثل زعفران زرد شده‏اند (7/821 ص)همچنین از مواردی که وجه شبه‏ برانگیخته نوعی توجه طبی است،تصاویری‏ می‏باشد که مشبه به آنها«خار»است و مشبه‏هایی از مفاهیم انتزاعی با وجه شبه آزارندگی و گزند رساندن‏ با آنها همراه است:پند خلق را در دل پیر به خار مانند کرده(8/251)یا فراق(3/524)رشک‏ (4/237)و هجر(7/357)را به خار مانند کرده‏ است یا تشبیه روی انسان در زردی به زر (13/215 و موارد دیگر)که ناشی از بیماری‏ است.یکی از علتهایی که شمع در تصاویر عطار جایگاهی ویژه دارد همین توجه بدان از دیدگاهی‏ طبی است:او انسان را در مشقتها و مصائب زندگی‏ به شمع مانند کرده است(3/816،8/832)، (2/583)،11/182،2/421،3/468، 7/558،1/506،10/445،3/326، 13/282)یا دم زدن انسان را از گرمی به شعله زدن‏ شمع مانند کرده(7/523)همین طور رنج و محنتی را که مکرر بر انسان می‏رود به گاز نهادن بر شمع که گردنش را می‏زنند تا بهتر بسوزد و از نو سر برآورد مانند کرده است(9/14،5/837، 7/523،13/419)و در حادثه‏ای که سخت‏ آسیب دیده و تا دم مرگ رسیده،حالت خود را به‏ نزع و جان کندن شمع در سحرگاه تشبیه کرده است‏ (7/637)یا مرده شدن و زنده شدن انسان از بلاها را مانند شمعی که گاه خاموشش می‏کنند و گاه‏ دوباره برافروخته می‏شود،می‏داند(14/409) مرده دلی خود را به مرده دل بودن شمع که همان‏ سوخته شدن نخ وسط آن است مانند کرده‏ (6/470)و از آن جهت که در آتش(-آه)و آب‏ (-اشک)است خود را به شمع مانند کرده است‏ (5/515)یا آنکه اشک خود را به خون تشبیه کرده‏ است(215/13)در تمام موارد یاد شده نقش‏ تجربه طبی و دارویی عطار نیشابوری روشن است و از بیشتر آنها بوی تازگی و طراوت استشمام‏ می‏شود.

پی‏نوشت:

(1)-شفیعی کدکنی،محمد رضا،«صور خیال در شعر فارسی» (تحقیق انتقادی در تطور ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت‏ در اسلام و ایران)،چاپ چهارم،تهران،انتشارات آگاه،1370، ص 202.

(2)-عطار نیشابوری،شیخ فرید الدین محمد بن ابراهیم،دیوان، تصحیح تقی تفضلی،چاپ ششم،تهران؛انتشارات علمی و فرهنگی،1371،(تمام ارجاعات متن مقاله به این چاپ است).

(3)-شفیعی کدکنی،محمد رضا،پیشین،ص 298 نقل با تلخیص و تصرف.

(4)-عطار نیشابوری،شیخ فخر الدین،«خسرو نامه»،به تصحیح‏ و اهتمام احمد سهیلی خوانساری،تهران،انتشارات زوار،بی‏تا ص‏ 23.

(5)-ر ک عروضی سمرقندی،احمد بن عمر بن علی نظامی،«چهار مقاله»،به اهتمام محمد معین،چاپ نهم،تهران،امیر کبیر،ص‏ 47.

(6)-نگارنده در این نوشتار برای رعایت اختصار و سهولت در پیدا کردن اشعار مورد نظر در دیوان عطار،از نشانه‏هایی استفاده کرده‏ بدین صورت:در قسمت غزلیات شماره غزل در سمت چپ خط کج و شماره بیت در سمت راست خط کج ذکر شده و در قسمت‏ قصاید و ترجیعات عطار،شماره صفحه ذکر شده بدین صورت که‏ قبل از شماره صفحه نشانه«ص»نهاده شده و سمت چپ خط کج‏ ذکر شده و شماره بیت آن صفحه در سمت راست خط کج آمده‏ است و تمام ارجاعات به دیوان چاپ دکتر تفضلی است.

(7)-خاقانی شروانی،افضل الدین بدیل بن علی نجار،دیوان، تصحیح ضیاء الدین سجادی،چاپ سوم،تهران،انتشارات زوار، 1368،ص 359 سطر 12.

(8)-منوچهری دامغانی،دیوان،به اهتمام محمد دبیرسیاقی، چاپ اول،تهران،انتشارات زوار،1370،ص 36،بیت شماره‏ 515.